

گفت‌وگو با «اولویه روا»



بنیادگرایی اسلامی؛

گوناگونی و تحول

اشاره:

اولویه روا (O-Roy) محقق مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) است. شهرت «روا» بیشتر مدیون تحقیقات استثنایی او درباره جنگ افغانستان است به گونه‌ای که او را به عنوان بهترین متخصص این موضوع در جامعه فرانسه در آورده است.

علاوه بر این، «روا» مقالات بسیاری درباره روابط خارجی ایران نوشته است و این نوشته‌ها، پایه‌گذار موج جدیدی از تحقیقات ایران‌شناسی پس از انقلاب شده است. کتاب آخر او، en Iran Thermidor که با همکاری زنان فرانسویا بیارت و فریبا عادلخواه به چاپ رسیده معرف دیدگاه‌های او در این باره است.

در سالهای اخیر و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، «روا» تحقیقات خود را معطوف به جمهوریهای مسلمان‌نشین آسیای مرکزی، بویژه تاجیکستان، کرده است. او از سال ۱۹۹۳ به نمایندگی از طرف شورای امنیت و تعاون اروپا در تاجیکستان به سر می‌برد. در عین حال اولویه روا مقیم شهر درو (Dreu) در فرانسه است؛ شهری که به دلیل حضور وسیع جناح راست افراطی، آب‌شخور موج بیگانه‌زدایی از جامعه فرانسه است. با این همه، او از هیچ کوششی جهت جذب جمعیت مهاجر در جامعه فرانسه دریغ نکرده است.

مصاحبه حاضر توسط دکتر فریبا عادلخواه و در بجنوبه ممانعت از حضور دختران باحجاب در مدارس دولتی فرانسه صورت گرفته است. در این مصاحبه «روا» از جنبش اسلامی در تاجیکستان و الجزایر و مقایسه آنها با هم و با نمونه ایران سخن می‌گوید و سرانجام بحث جامعه مسلمانان در فرانسه را به میان می‌آورد.

چه تعریفی از جنبش اسلامی تاجیک در ارتباط با جنبش اسلامی ایران می‌توان ارائه داد؟

- تاجیکها سنتی‌تر و از جهتی محافظه‌کارتر از ایرانیها هستند. به علاوه، انقلاب آنها چون انقلاب ایران محسوب نمی‌شود. برای مثال، شعار ایجاد یک جمهوری اسلامی در تاجیکستان چندان باب روز نیست. حرکت اسلامی تاجیک در جامعه‌ای آغاز شد که برای سالها از مذهب دور مانده بود. به عبارتی، جنبش اسلامی در یک جامعه سکولار متولد شد. اسلام‌گرایان تاجیک به‌خوبی از محدودیتهای موقعیت موجود آگاه هستند. آنها خیلی خوب می‌دانند که اسلامی کردن جامعه‌ای که در دوران اتحاد جماهیر شوروی این چنین دستخوش تغییر و تحول قرار گرفته، کار آسانی نیست. حرکت اسلامی تاجیک شباهت زیادی به حرکت اسلامی در ترکیه دارد. چرا که با نگاهی به شعارهای موجود می‌توان به میانه‌رو بودن و یا معتدل بودن جنبش پی برد. مثلاً از جمله درخواستهای جنبش تاجیک، انتخاب روز جمعه به عنوان روز تعطیل هفته، یا تغییر آرم پرچم تاجیکستان یا اصلاح تقویم و ذکر حوادث مذهبی به عنوان اعیاد و مراسم رسمی است. در حقیقت، حرکت اسلامی در تاجیکستان فاقد یک پروژه «اصلاح اجتماعی» است. درخواستهای این حرکت را می‌توان در مسأله احترام به سنتهای جامعه تاجیک خلاصه کرد. این تفاوت، البته در کلام و اصطلاحات سیاسی مورد استفاده در دو جنبش ایران و تاجیکستان کاملاً مشهود است. به علاوه اگر نخواهیم به این مقدار از تفاوت رضایت دهیم، می‌توانیم از ریشه‌های اجتماعی جنبش تاجیک

بحث کنیم. «جنبش اسلامی» تاجیک یک حرکت قومی است؛ حرکت قومی به نام «قومی»ها که ساکن دره «قرم» در تاجیکستانند. حرکت اسلامی تاجیک در درجه اول، معرفت منافع این قوم است. تصور اینکه این حرکت، یک حرکت ایدئولوژیکی است و به نمایندگی از کل جامعه تاجیک به باشد، کاملاً اشتباه است. اسلام گرای تاجیک در حقیقت خواست یکی از اقوام و ملیتهای تاجیکی است که متقاضی سهم خود از قدرتی است که در تمام دوران حکومت روسها از آن محروم بوده است.

این البته به این معنا نیست که ما امروز در جامعه تاجیک شاهد موج جدید اسلام گرای نباشیم. تمایل به اسلامی کردن جامعه تاجیک در کل تاجیکستان گسترش یافته و برگشت به اسلام هم قابل انکار نیست، ولی این گرایش جدید به اسلام، فقط در گرو رشد «حرکت اسلامی تاجیک» نیست. مثلاً در خیابانها و مساجد می توان رشد رفتارهای اسلامی را مشاهده کرد، بدون اینکه این وضع با «حرکت اسلامی» رابطه منسجمی داشته باشد. به عبارتی می توان گفت که «جنبش اسلامی تاجیک» معرفت بخشی از تمایل و اراده برگشت به اسلام در جامعه است و نه مسئول این برگشت در کل جامعه. زیرا میان درخواستهای غیرسیاسی یک عده و درخواستهای سیاسی عدهای دیگر تفاوت وجود دارد. درخواستهای سیاسی، بیشتر مرتبط با بیان خواستهای یک قوم و طایفه است و یک ایدئولوژی سیاسی به حساب نمی آید.

آیا می توان گفت جنبش روستایی است؟

کاملاً تاجیکستان کشوری است که از توسعه شهرنشینی چندانی برخوردار نیست. به عبارت بهتر در مقایسه با سایر جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، دارای کمترین رشد شهرنشینی بوده است. کمتر از ۳۰ درصد جمعیت تاجیکستان در شهرها ساکن هستند. به همین دلیل از نقطه نظر پایه های اجتماعی، بین جنبش اسلامی تاجیکستان یا سایر جنبشها به طور کلی و با جنبش ایران، به طور خاص، تفاوت بسیار وجود دارد. قشر تحصیل کرده شهری، بیشتر در جنبشهای سکولار (لایک) حضور دارند.

آیا می توان از حضور روحانیان یا روشنفکران در جنبش اسلامی تاجیکستان سخن گفت؟

در تمام جمهوریهای آسیای مرکزی به طور کلی و در تاجیکستان به طور ویژه، قشر روحانیت به معنای قشری منسجم و سازمان یافته، قشری ضعیف است. قشر روحانی تاجیک که اکثراً تحصیل کرده کشورهای عربی هستند، کاملاً در اقلیت به سر می برند. در کنار این قشر تحصیل کرده، «ملای ده» را داریم که در حوزه ها درس نخوانده و تقریباً مستقل است. مسأله قابل توجه در حرکت اسلامی تاجیکستان این است که مثلاً رهبری جنبش، به دست همان روحانیت رسمی زمان روسهاست.

به علاوه در تاجیکستان - برعکس کشورهای مسلمان دیگر - کمتر به قشر تحصیل کرده دارای گرایش مذهبی برمی خوریم. به هر حال، هواخواهان و اعضای جنبش تحصیل کرده نظام روسی هستند. برای مثال، آقای «قاضی» در زمان روسها ریاست روحانیت را برعهده داشت و یا «ملای نوری» یک عضو کلخوز بود و بعضی از مآلها در گذشته کارگر ساده بودند.

زنان چه اندازه در جنبش حضور دارند؟

حضور زنان بسیار ضعیف است. ولی این موضوع هیچ ربطی به

اسلام ندارد. عدم حضور زنان در حرکت اسلامی تاجیک نه به اسلام، که به خصیلت محافظه کار و سنتی جامعه تاجیک برمی گردد. ضمناً این عدم حضور، فقط مختص به جنبش اسلامی نیست. مثلاً نزد «کولایی»ها که جنبشی مخالف جنبش اسلام گرایان محسوب می شوند و گرایش لائیک دارند، ضعف حضور زنان کاملاً مشهود است.

زنانی که در «اتحاد اسلام و دموکراسی» حضور دارند اکثراً عضو جنبشهای ملی گرا و دموکراتیک هستند و نه جنبش اسلامی.

اجازه بدهید همین سؤالات را در مورد الجزایر مطرح کنیم. در این دو کشور، شرایط کاملاً اضطرابی است. به نظر می رسد رویارویی جنبش اسلامی با حکومتهای مرکزی تا اندازه زیادی به مشروعیت جنبش اسلامی - دست کم در سطح بین المللی - لطمه زده است. مسلماً همه کاسه و کوزه ها را نباید بر سر جنبش اسلامی شکست. حکومتهای وقت هم بی تقصیر نیستند. از طرفی در جنبش اسلامی هم مثل تمام گروههای سیاسی دیگر تعدد و تنوع افکاری وجود دارد که تا به حال کمتر مورد توجه قرار گرفته است. آیا فکر نمی کنید بدون توجه به چنین تنوعی، جنبش اسلامی الجزایر قابل درک نخواهد بود؟

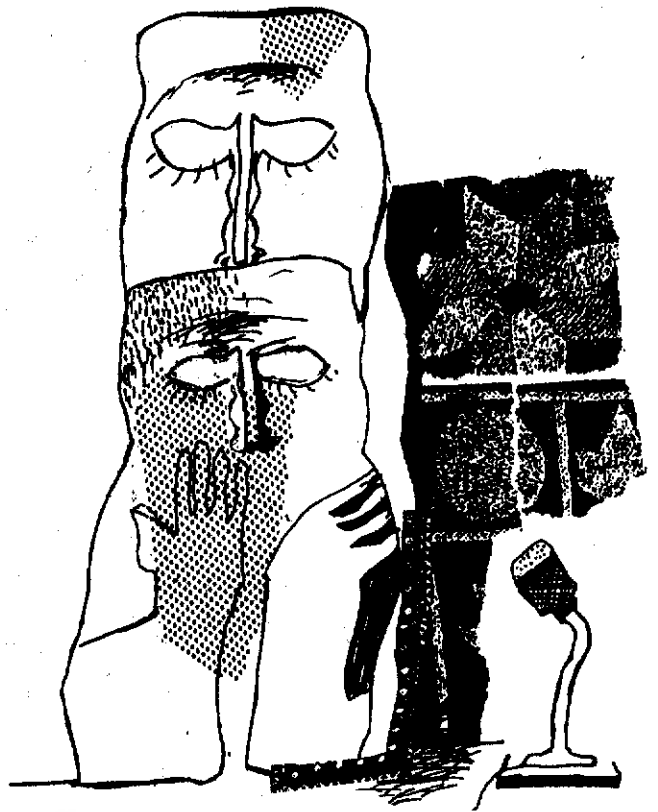
تولد این جنبش در میان قشری صورت گرفت که به «جبهه استقلال ملی الجزایر» («جاما») نزدیک بودند. در حقیقت، حرکت اسلامی در همان قالب ملی گرای «جاما» رشد کرد و استقلال خود را بدون ضعف مشروعیت سران جبهه است.

از مشخصات دیگر جنبش اسلامی الجزایر یعنی همان «جبهه نجات ملی اسلامی» (FIS) جوان بودن آن است. از این رو شکاف عمیقی این جنبش را از روحانیت اصلاح گرای سالهای ۱۹۳۰، یعنی کسانی مثل بون بادیس، جدا می کند. این جنبش را می توان شاخه ای از «جاما» ولی مذهبی تر از آن و در ضمن با همان تمایلات ملی گرایانه به حساب آورد.

«جنبش نجات ملی» به دلیل عدم وجود سازمان روحانیت از حضور روحانیون بی نصیب مانده است. به علاوه، این جنبش از ریشه های تاریخی جنبش اسلامی در جهان عرب هم تا اندازه ای بریده است. برای مثال، آن ارتباطی که میان حرکت اسلامی اردن و مصر با جنبش تاریخی «اخوان المسلمین» وجود دارد، در جنبش اسلامی الجزایر قابل لمس نیست. به نظر من، جنبش اسلامی الجزایر امروز از جهاتی از نوع «جنبش استقلال ملی الجزایر» است و اسلام گرای جنبش، نه یک ایدئولوژی اسلامی مطلق، که جزئی از ملی گرای این جنبش به حساب می آید. به همین جهت وزنه ملی گرای حرکت اسلامی الجزایر هم به مراتب سنگینتر از وزنه «امت گرای» آن است.

الجزایریها به محض اینکه در مقابل میکروفون و دوربین اروپاییها قرار می گیرند از اظهار اینکه «ما مثل ایران نخواهیم شد» دریغ نمی کنند! چرا؟

به نظر من نباید به این گفته ها چندان اعتنا کرد. ایران امروز برای همه - و نه فقط برای الجزایریها - به عنوان یک دافعه مطرح است و کسی نمی خواهد مثل ایران باشد. ضمناً باید قبول کرد که حرکت اسلامی الجزایر تفاوت بسیاری با جنبش اسلامی ایران دارد. برای مثال غنای حضور وسیع روحانیت و روشنفکران و اندیشه ها و مباحث آنان - آن طور که در ایران شاهدش بودیم - در جنبش اسلامی الجزایر وجود ندارد. جنبش اسلامی الجزایر جنبشی است بی ریشه و به اعتباری حتی می توان آن را جنبشی اپورتونیست دانست. به تعبیری می توان گفت جنبشی است بی در و بی کر و بدون مرزبندیهای مشخص و



زمان صحبتی از اسلام نبود و مهاجران به طور کلی زیر سؤال بودند. امروز فقط قشر خاصی از مسلمانان مورد هجوم قرار می‌گیرند. به نظر شما آیا فرانسویها در هر زمان به یک دشمن نیاز دارند و آیا «هویت فرانسوی» فقط وقتی مکان ابراز وجود می‌یابد که دشمنی در مقابلش قرار گرفته باشد؟ در این صورت تکلیف مسلمانان مهاجر و این موج کشمکش و نزاع با آثار منفی که بر روابط اجتماعی میان این دو قشر (فرانسویها و مهاجران مسلمان) می‌گذارد چه می‌شود؟

به نظر من، مشکل ده سال پیش و امروز کاملاً یکسان است؛ ده سال پیش با نام مهاجران و امروز با نام اسلام. اما در عین حال در هر دو مورد از یک مشکل حرف زده می‌شد که عبارت باشد از جذب جمعیت مهاجر در جامعه فرانسوی و مسائل حاصل از آن. در واقع تنشهای ده سال پیش میان فرانسویها و مهاجران به یک حقیقت ختم شد و آن حقیقت می‌گفت که مهاجران برای بازگشت به وطن خود به فرانسه نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند که بمانند. امروز برای همه مشخص شده که مهاجران برای همیشه در فرانسه ماندنی هستند. به همین دلیل اختلافات تغییر جهت داده است. دیگر مسأله حضور فیزیکی مهاجران مشکل‌ساز نیست، بلکه حضور سمبلیک و وجود باطنی و ظهور ارزشی آنهاست که مورد پرسش قرار گرفته. بحث بر سر این است که تلفیق مهاجران - به عنوان یک فرهنگ - با جامعه فرانسوی چگونه خواهد بود. آیا مهاجرین باید از فرهنگ خود چشم‌پوشی کنند؟ آیا باید هر دو فرهنگ را بپذیرند، یا باید فرهنگ جدیدی ساخت که رنگ و بویی از هر دو گرفته باشد، یا...؟ همین پرسش باعث شد که افکار عمومی متوجه اسلام شود و به مسلمانان در جراید، به اصطلاح پیله کنند.

فراموش نکنید که «فرانسوی» آدمی است که برای حمایت از عقاید خودش - یعنی همان دفاع از سکولاریسم (لایسیسم) - کاملاً فعال است. اما مشکل، همان طور که گفتیم، جذب جمعیت مهاجر در جامعه فرانسوی است و چگونگی شیوه‌های جذب.

به نظر من مسأله اصلاً به اسلام ربطی ندارد. چرا که در جامعه فرانسوی، مسلمانان پایبند به تکالیف مذهبی در اقلیتند. البته منظورم این نیست که به اسلام اعتقاد ندارند؛ اصلاً، ولی عمل به این اعتقاد در حدی نیست که تبلور اجتماعی چندانی داشته باشد. اعتقاد مسلمانان کاملاً فردی است و در چارچوب روابط خانوادگی ابراز می‌شود، نه در اجتماع. بروز اجتماعی اعتقادات مسلمانان در این چند سال اخیر، فقط در شکل استفاده از روسری و... خلاصه شده است. مسأله‌ای که به شدت باعث تعجب می‌شود این است که با همه سروصدایی که با تب و تاب در مجلات درباره جنبش اسلامی صورت می‌گیرد، واقعیت اجتماعی موجود، کاملاً بی‌رنگ است.

به طور خلاصه اینکه در جامعه فرانسوی ضدیت یا دشمنی با اسلام مطرح نیست؛ مسأله اصلی، همان جذب جمعیت مهاجر در جامعه فرانسه است. باید بگویم که بحثها و تنشهای امروز ما را یک قدم جلو برده است. اگر ده سال پیش با حضور فیزیکی مهاجران مخالفت می‌شد، امروزه فقط با بعضی از رسم و رسومات مهاجران مخالفت می‌شود و شاید ده سال دیگر نه فقط روسری، که چادر هم مشکلی به بار نیآورد.

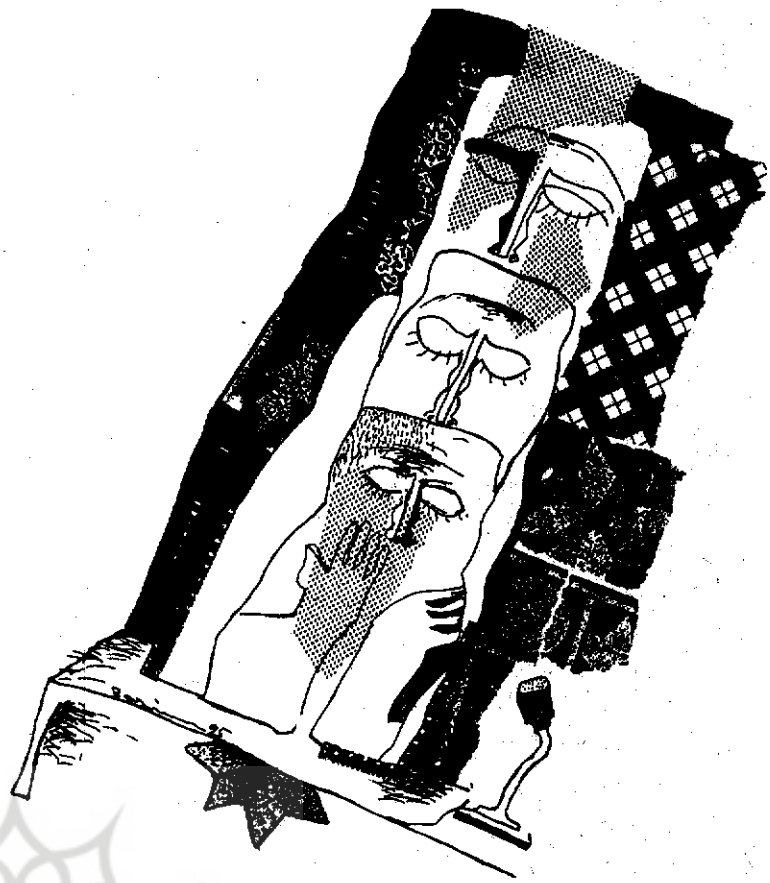
در سیستم سیاسی فرانسه، نهادی وجود دارد به نام "Concistoire" (نهادی است متشکل از نمایندگان مذاهب مختلف در دفتر ریاست جمهوری). اخیراً صحبت از حضور یک نماینده از طرف مسلمانان در این نهاد شده است. آیا این به معنای قبول مذهب اسلام

بدون انسجام. به همین دلیل، درک اینکه بعد از گرفتن قدرت چه محصولی به بار خواهد آورد، مشکل به نظر می‌آید. و خلاصه اینکه، میان دو جنبش اسلامی ایران و الجزایر از لحاظ انسجام سازمانی، منابع ایدئولوژیکی، پایه‌های اجتماعی، ریشه‌های تاریخی و... اختلافات زیادی وجود دارد و این دو جنبش کاملاً متفاوتند. آیا در الجزایر، ریاال عربستان سعودی معتبرتر از حضور ایدئولوژیکی ایران نیست؟

عربستان سعودی فقط پول صادر نمی‌کند. این کشور در حقیقت دو نوع صادرات دارد: یک: پول. دو: نوعی اسلام‌گرایی غیرسیاسی که تمام هم و غمش حفظ اخلاقیات اسلامی است. باید گفت که این نوع اسلام‌گرایی در جهان اسلام طرفداران بیشتری دارد و به همین دلیل دامنه فعالیت‌های عربستان سعودی و بازتاب حضورش بیشتر از ایران جلوه می‌کند. مدل انقلابی اسلام‌گرایی، تقریباً نیمه نفس شده، اگر نگویم از نفس افتاده است. در عوض به جای این مدل انقلابی، مدل دیگری دیده می‌شود که من آن را بنیادگرایی جدید Neo-Fundamentalisme تعبیر می‌کنم. این اسلام به چادر زنان، نمازهای جماعت و دوری از ارتباط با غیرمسلمانان خلاصه می‌شود. به معنای دقیقتر باید به فقدان پروژه اقتصادی - سیاسی - اجتماعی در این نوع اسلام اشاره کرد. پروژه سعودیها محدود به اخلاقیات، یعنی حفظ آداب و سنن اسلامی در چارچوب و روابط اجتماعی است.

عربستان سعودی برای پیاده کردن الگوی خودش نیازی به حضور یک دولت اسلامی نمی‌بیند. مثلاً سعودیها در تاجیکستان وقتی شروع به حمایت مالی برای ساختن مسجد بزرگ دوشنبه کردند که جنبش اسلامی بر سر قدرت بود، ولی ساختن مسجد با روی کار آمدن کمونیست‌ها متوقف نشد و همچنان هم ادامه دارد.

به نظر می‌رسد این تفکیکی که شما میان دو شیوه از اسلام‌گرایی قائل هستید، هنوز در فرانسه درست درک نمی‌شود. مثلاً به محض کوچکترین عرض اندامی از طرف مسلمانان، بلافاصله فریاد ای وای دمکراسی و ای وای سکولاریسم بلند می‌شود. ده سال پیش هم ما در جامعه فرانسه شاهد رویارویی مهاجران با فرانسویها بودیم، ولی در آن



یهودیان درحقیقت با فرانسویها کنار آمدند. یا بهتر بگوییم، معامله کردند. به این معنا که موافقت گرفتند؛ موافقتی که مورد تقبیح قانون نیست. برای مثال شبها مدارس تعطیل نیست اما معلمان از اعلام شب به عنوان روز امتحان خودداری می کنند. چون همه می دانند که یهودیان شبها پا به مدرسه نمی گذارند.

این را باید به عنوان یک گذشت قلمداد کرد، نه یک قانون گذشتی که مسؤولان مدارس در مورد یهودیان از خود نشان می دهند. مسلماً این مسائل در همه مدارس رعایت نمی شود و بستگی به تعداد یهودیان در مدارس دارد. یهودیان هرگز درخواست برابری با کلیسای کاتولیک نکردند، ولی در عمل همین طور شد و این برای این است که «ضدیت با صهیونیسم به هیچ عنوان به معنای مخالفت با یهودیان نیست. ضدیت با صهیونیسم در درجه اول مخالفت با یک طایفه و قوم بوده است. اما در مورد مهاجران مسلمان چنین نشد. یعنی مخالفت ما با یک قوم، به مخالفت با یک مذهب انجامید. به این معنی که اگر کسی پنهانی اعتقاد داشته باشد، باعث نگرانی دیگران نمی شود. به عبارتی اگر مسلمان از نمایش اجتماعی اعتقاداتش خودداری کند، اصلاً مزاحم به حساب نمی آید.

به عقیده من، بحث امروز در مجامع روشنفکری و مطبوعاتی درباره حجاب محصلان مدارس، یک مرحله اجتناب ناپذیر در مسیر جذب مهاجران به جامعه فرانسه است؛ مرحله ای کاملاً بفرنج و بعضاً پرتناقض و همراه با چاشنی خشونت. ولی به هر حال یک مرحله گذار است؛ گذار به طرف قبول جمعیت مهاجران در کادر جغرافیایی فرانسه و از طرف اکثریت فرانسویان.

چرا اسلام به عنوان خطری برای جامعه سکولار فرانسوی مطرح می شود؟

یکی از دلایل آن، تفاوت میان جامعه سکولار فرانسه با جامعه انگلیس و آلمان است. در جامعه فرانسه مشروعیت مذهب، بی نیاز از سازمان روحانیت و مراجع مذهبی است. در حقیقت باید گفت که از نظر فرانسویان چنین دم و دستگاهی کاملاً مطرود است. برای ما انتخاب یک مذهب امری است که یا کاملاً به صورت شخصی ابراز می شود و یا در گروهها و انجمنهای مذهبی شکل می گیرد. این شرایط، شامل کلیسای کاتولیک هم می شود.

برای مثال، کلیسا به مثابه یک تشکیلات منسجم و یک «سازمان روحانیت»، مورد قبول فرانسه نیست. مدیریت و اداره کلیسا نه به دست نظام روحانیت، که به دست انجمنهای مذهبی است که بر اساس قانون ۱۹۰۱ تشکیل می شوند. البته در این انجمنها روحانیون هم حق عضویت دارند، اما این عضویت به معنای عضویت یک شخص است، نه یک تشکیلات. از طرف دیگر فقط روحانیون، عضو این انجمنها نیستند و همه مؤمنان می توانند در این انجمنها که مدیریت و اداره کلیسا را به عهده دارند، عضو شوند.

بنابراین باید دانست که ضدیت با مذهب در کار نیست، اگر ضدیتی هست، مخالفت با دستگاه و با نظامی است که بخواهد حکم مشروعیت اعتقادات مردم را صادر کند. ما نمازگزارانی داریم که پا به کلیسا نمی گذارند، ولی این مانع اعتقادات محکمشان نیست. در هر صورت این جنبهها دقیقاً ویژگی سکولاریسم فرانسه است. با تمام این تفاسیل، هیچ مانعی بر سر راه اینکه اسلام وارد سیستم فرانسه شود و مورد قبول او قرار گیرد، وجود ندارد. به این دلیل که قشر و یا طبقه روحانیان در میان جمعیت مهاجر وجود ندارد و ضمناً اگر قرار باشد مسجد از

نیست؟

این موضوع، امری کاملاً جداست. این نهاد کاملاً رسمی مربوط به دولت و برای رفع مشکلات بین دولت و مذاهب موجود در جامعه فرانسوی است. چون دولت همیشه با مذاهب مختلف دچار مشکل بوده است. مسأله مخصص به امروز نیست، بلکه از سال ۱۷۸۹ (زمان انقلاب فرانسه) شروع شده است. درگیریهای میان دولت و کلیسای کاتولیک همیشه خشونت آمیز بوده است؛ نه فقط در زمان انقلاب، حتی در ابتدای قرن حاضر، یعنی زمان جدایی دولت و کلیسا در سال ۱۹۰۵. ما این درگیری را فراموش می کنیم. ما فراموش می کنیم که مثلاً مراجع مذهبی کاتولیک در اوایل قرن بیستم، زندان انداخته شدند و یا کلیسا توسط ارتش اشغال شد.

مسئله پروتستانها و یهودیها از طبیعت سکولار دولت فرانسه بهره بردند و نهاد "Concistorio" به جایگاهی برای قبول مشروعیت آنان در کنار کاتولیکها شد. اما برای تحقق این امور، یک دوره گذار وجود دارد و قبول یک مذهب، مرحله ای از یک دادوستد کلی است.

مثلاً به نظر من اینکه گفته می شود دولت، کلیسا را قبول ندارد، اشتباه بزرگی است؛ کلیسا از یک موقعیت کاملاً رسمی برخوردار است. سمت اسقفها و مراسم مذهبی از دید کسی پنهان نیست. حال سؤال این است که دولت، چطور اسلام را قبول کند. مسلماً محدودیتهای اسلام، مثل حجاب یا گوشت خوک در مقایسه با مذهب کاتولیک بیشتر به نظر می آید. برای اینها باید راه حلی پیدا کرد؛ درست مثل راهی که برای قبول مذهب کاتولیک پیدا کردیم. مثلاً در فرانسه تقویم مدارس را بر اساس اعیاد مذهبی برنامه ریزی می کنند و سال تحصیلی با ضربان نبض تقویم مذهبی هماهنگ است. حال باید دید در مورد اسلام چه هماهنگی هایی ممکن خواهد بود.

به نظر من، آداب و رسوم یهودیان به آداب و رسوم مسلمانها نزدیک است. فرانسه در قبال یهودیان چه کرد؟ خوب، همان را درباره مسلمانها عمل کند.

جانب یک انجمن مذهبی اداره شود، مشکل اعتقادی برای مسلمانان به بار نمی‌آورد. پس مشکل در مسائل قانونی نیست؛ مشکل اصلی این است که مهاجران خود را یک شهروند فرانسوی قلمداد کنند. این به معنای قطع وابستگی به مثلاً یک امت مسلمان یا یک زادبوم ملی است، در حالی که اکنون مسجد بزرگ پاریس به دست حکومت رسمی الجزایر و نه مسلمانان پاریس، اداره می‌شود.

پس نباید تمام تقصیر را به گردن طبیعت سکولار جامعه فرانسوی بگذاریم. چون در فرانسه، بستر قانونی برای ابراز وجود یک مسلمان وجود دارد. مشکل مهاجران پیدا کردن طریقه استفاده از این چهارچوب قانونی است. برای مسلمانان استفاده از این چهارچوب قانونی به علت کم‌رنگ بودن حضور روحانیان به مراتب سهلتر از کاتولیکهاست. اما مهاجران در هر حال باید انتخاب کنند: یا خودی هستند، یا خارجی و بیگانه. در صورت خارجی بودن این چهارچوب قانونی شامل آنان نمی‌شود.

در فرانسه کسی نمی‌تواند مانع به مسجدرفتن یک مسلمان بشود و نخواهد هم شد. مسأله اصلاً این نیست. البته نباید از نظر دور داشت که فرانسه هم مثل همه کشورهای دیگر از مشکلات و مسائل نژادگرایی بی‌نصیب نمانده است. مخالفت بعضی از سران و متنفذان محلی حتماً وجود دارد، ولی این مخالفت چهارچوب قانونی ندارد و کاملاً وابسته به سلیقه‌های شخصی است. به همین دلیل جایگاه مبارزه با این افراد، دادگاه است و بس.

به عقیده من اگر انجمنهای اسلامی براساس قانون ۱۹۰۱ تأسیس شوند، فعالیت مسلمانان از یک چهارچوب قانونی برخوردار می‌شود و راه برای مبارزه با ابراز سلیقه‌های شخصی بعضی از سران محلی باز می‌شود. مسلماً تأسیس این انجمنها به دست افراد و به اراده فرد به عنوان یک شهروند امکان‌پذیر است. احساس تعلق به یک مکان باید وجود داشته باشد تا بشود کاری کرد. احساس تعلق به محیط اجتماعی خاص و نیاز به وجود یک چهارچوب قانونی برای فعالیتهای اجتماعی با هم در ارتباط هستند.

برای روشتر شدن ویژگی سکولاریسم فرانسوی، مثال دیگری می‌آورم: قانون فرانسه، فرزند یک زوج مسلمان و یا یک زوج کاتولیک را خودبه‌خود، مسلمان یا کاتولیک خطاب نمی‌کند. مذهب یک انتخاب کاملاً فردی و ضمناً ارادی است. گرایش به یک مذهب خاص وقتی یک واقعیت اجتماعی قابل بیان است که از طرف خود شخص اعلام شود.

برعکس فرانسه در آلمان، مذهب بیشتر حالت اتوماتیک دارد. کسی که غسل تعمید خود را در زمان طفولیت و در یک کلیسای خاص برگزار کرده، تا ابد به عنوان عضو آن کلیسا و آن جامعه مذهبی به‌شمار می‌آید. مگر اینکه با یک اعلامیه، جدایی خود را از کلیسا ابراز کند.

تمام این سروصداها پس از بخشنامه «بیرو» (Bayrou) شدت گرفت و مهاجران از طبیعت ضداسلامی بخشنامه حرف می‌زنند؟

این بخشنامه به اصل مذهب کاری ندارد و اصلاً از آن حرفی به میان نمی‌آورد. هم و غم این بخشنامه، نظم عمومی است و برای اجرای آن علم شده است. یک بخشنامه تاکتیکی است. به این معنی که مقصودش ریشه‌بایی مشکلات نیست، فقط می‌خواهد رفع مشکل کند. برای مثال، امروز روسری مشکل‌زاست. بخشنامه کار خودش را راحت کرده، می‌گوید روسری در کار نباشد. اصطلاحات مورد استفاده

این بخشنامه، کاملاً بی‌اساس است. بخشنامه از ممنوعیت «هرگونه علامت ظاهری مذهبی در مدارس» نام می‌برد. بنابراین، چادر امروز مشکل آفریده، اما شاید ده سال دیگر مشکل نیافریند. در این صورت، همین اصطلاحات با تعاریف دیگری و در رابطه با حساسیت آن زمان بروز خواهند کرد. اگر این بخشنامه مشکل آفریده، به دلیل جذب نشدن مهاجران است. روزی که مهاجران کاملاً جذب شده باشند، حجاب دیگر مشکل‌زا نخواهد بود. به عقیده من این بخشنامه بی‌اثر هم نخواهد بود، چرا که مانع از این خواهد شد که مهاجران به عنوان یک جماعت بسته در جامعه فرانسه مطرح شوند. در هر حال نمی‌توان قبول کرد که مهاجران، یک ضدجامعه در داخل جامعه فرانسوی تشکیل بدهند.

به نظر عده‌ای این بخشنامه دقیقاً اثر معکوس خواهد داد. به این دلیل که باعث اتحاد مهاجران و سازماندهی آنها خواهد شد و این خود در جذب مهاجران تأثیر کاملاً نامطلوبی برجا خواهد گذاشت.

برای عده‌ای محدود از مسلمانان شاید، ولی در مجموع نه. چون اولاً تعداد افرادی که حجاب دارند بسیار کم است. ثانیاً در میان مسلمانان، اکثریت با آن عده‌ای است که حجاب را یک ضرورت دینی به حساب نمی‌آورند. به علاوه اصلاً مهم نیست که عده‌ای بخوانند یا روسری به مدرسه بروند. ما مدارس مسیحی و یهودی هم داریم. چرا مدارس اسلامی نداشته باشیم تا محصلان در آن آزادانه و هرطور که دلخواهشان است حضور بیابند. در فرانسه قانونی که مانع ایجاد مدارس برای مهاجران مسلمان باشد وجود ندارد، اما تا به حال درخواست تأسیس چنین مدرسی از طرف مسلمانان مطرح نشده است. این جق فعلی شاید آغازی باشد برای پایه‌گذاری این مدارس. این حق مسلمانان است که اداره و هدایت اعضای جامعه خود را به عهده گیرند. این کار به بیان خواسته‌های ویژه مسلمانان کمک می‌کند. اما این مدارس باید در یک چهارچوب مشخص عمل کنند. یعنی مسلمانان حق تحمیل عقاید و انتخاب خود را به جامعه ندارند ولی حق زندگی توأم با احترام به عقاید شخصی خود را دارا هستند.

من واقعاً نمی‌دانم چرا تاکنون مسلمانان دست به کار تأسیس مدارس اسلامی خاص خود نشده‌اند؟ چون پول ندارند؟

این غیرممکن است. تمام گروههای مذهبی - حتی کوچکترین آنها از نظر تعداد اعضا - خزانه‌های محکمی دارند، یا بهتر گفته باشم، پول را از هر جا که باشد پینا می‌کنند. من اصلاً یک جماعت مذهبی بی‌پول نمی‌شناسم. به نظر من صرفاً اراده تأسیس مدارس ویژه، میان مسلمانان وجود نداشته و ندارد. بهتر است بگویم که تاکنون حضور مسلمانان در کنار دیگر فرانسویان در مدارس دولتی مسأله‌ساز نبوده که جماعت مسلمان به فکر ساخت مدارس مخصوص خود بیفتند. چون حجاب واقعاً خواست عده معدودی است. اگر نه، ما اکنون شاهد اختصایات و تظاهرات ۱۰۰ هزار نفری می‌بودیم و در این صورت باید از بخشنامه صرف‌نظر می‌کردیم. اما اکنون تظاهرات ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفری برگزار شده که مشکل‌ساز نیست. [در فرانسه حدود ۷۰۰ هزار زن مسلمان زندگی می‌کنند].

به نظر می‌رسد شما به جریان‌ات اخیر، به شکلی مثبت نگاه می‌کنید. آیا این برداشت درستی است؟

مثبت نگاه نمی‌کنم. فکر می‌کنم وقایعی غیرقابل پیشگیری بودند. اتفاقات اخیر در جامعه فرانسه در حقیقت اثر زیادی بر فرآیند جذب مهاجران در جامعه فرانسه خواهد داشت. ما در این مرحله یک گام جلوتر رفته‌ایم.